

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طباطبائی، محمدرضا، ۱۳۴۱ -
 نمودار صرف ساده / مؤلف محمدرضا طباطبائی. - قم: مشهور، ۱۳۸۵.
 ۷۲ ص. : نمودار.
 بها: ۱۵۰۰۰ ریال
 ISBN: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۳۸ - ۰۷۶ - ۰
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا
 ۱. زبان عربی --. صرف و نحو. ۲. زبان عربی --. صرف و نحو --. به زبان ساده. الف عنوان.
 ن ۲ ط / ۶۲۰۳ BP
 ۴۹۲/۷۵



مؤسسه انتشارات مشهور

شناسنامه کتاب

نام کتاب : نمودار صرف ساده
 مؤلف صرف ساده : محمدرضا طباطبائی
 تهیه کننده نمودار : محمد عبدالحمید
 ناشر : انتشارات مشهور
 نوبت چاپ : اول (زمستان ۸۵)
 چاپ : کوثر
 شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه
 قیمت : ۱۵۰۰ تومان

انتقادات و پیشنهادات: E-mail: www.nemodar@noavar.com

شابک: ۰ - ۰۷۶ - ۵۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

انتشارات مشهور / میراث ماندگار

دفتر مرکزی: قم/خیابان سمیه/کوچه ۲۴/پلاک ۴۱۸ تلفن: ۷۸۳۱۶۴۶ / فاکس: ۷۷۳۰۳۶۵
 دفتر فروش: قم/خیابان ارم/ پاساژ قدس/ طبقه آخر/ پلاک ۱۸۴/ص.پ: ۳۳۹۶-۳۷۱۸۵ / تلفن: ۷۷۴۶۸۰۶-۷۷۳۷۴۶۱
 دفتر فروش مشهد: چهارراه شهدا/بشت باغ نادری/مجتمع گنجینه کتاب/طبقه اول/پلاک ۳۰۶ / تلفن: ۲۲۴۴۱۴۴
 دفتر فروش اصفهان: خیابان سجاد/ مرکز فرهنگی گلستان شهدای اصفهان/ همراه: ۰۹۱۳۳۰۹۷۴۱۷-۰۹۱۳۳۱۵۱۵۵۱

مقدمه

این کتاب بعنوان کمکی است که ما را در خواندن و یادگیری کتاب ساده یاری می نماید و به تنهایی نمی تواند فائده کاملی را به خواننده برساند پس حتما باید کتاب ساده را با استاد بخوانید. و مباحثه آن را هم انجام دهید. و از این کتاب بعنوان کمک آموزشی استفاده نمائید.

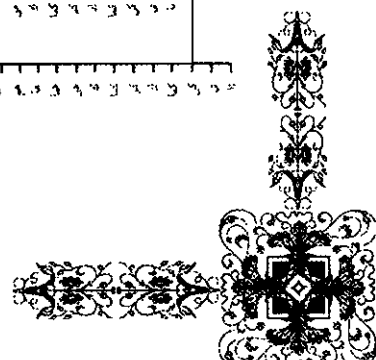
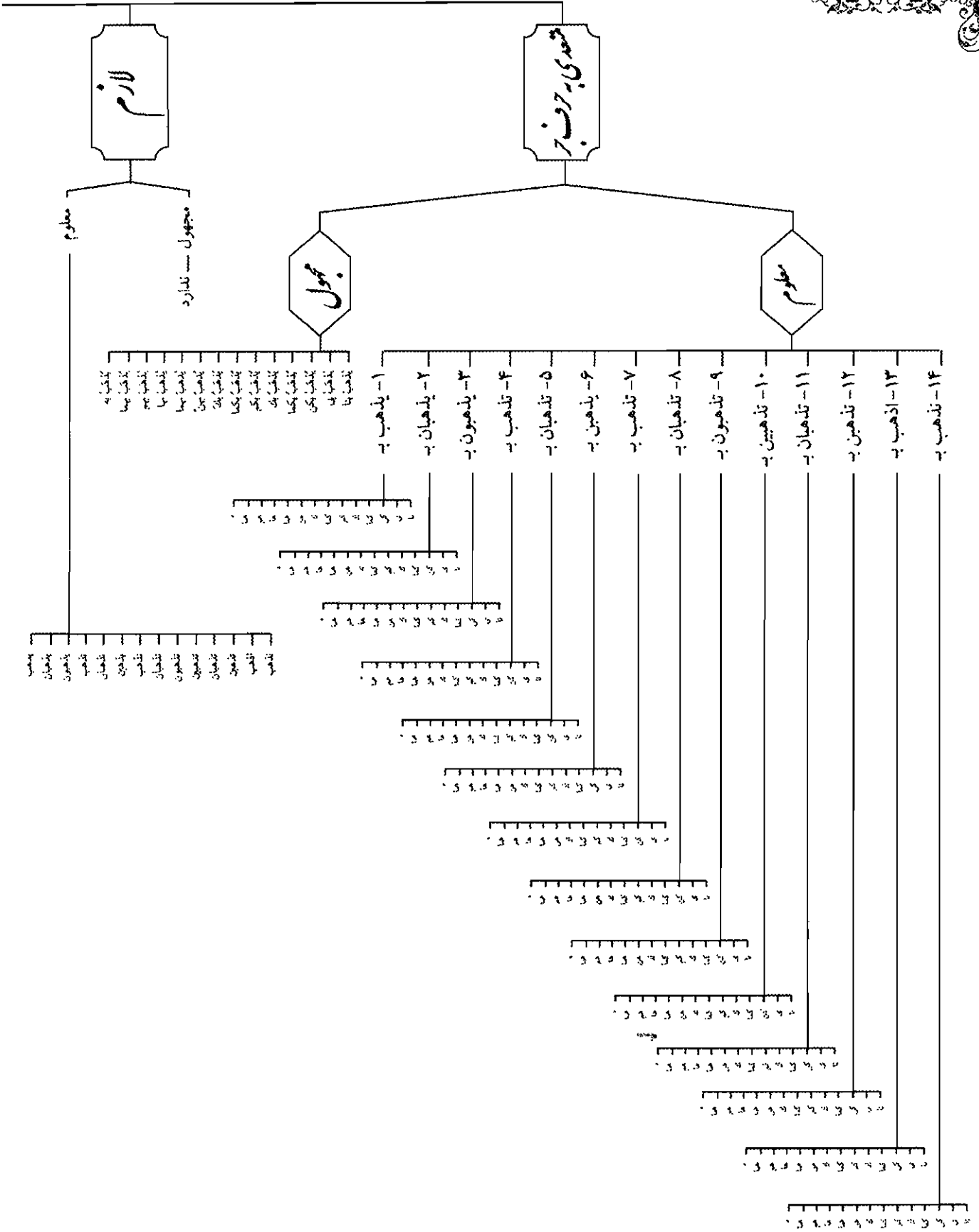
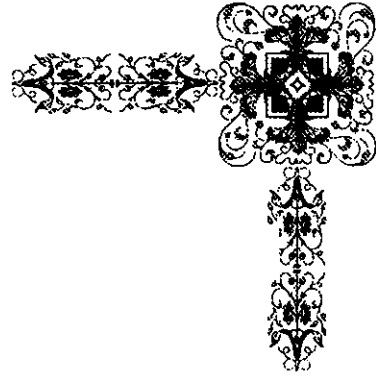
از آنجائی که در تدریس، کشیدن نمودار بسیار مفید است لکن نوشتن مطالب توسط استاد روی تخته و نوشتن طلبه در دفتر وقت گیر است و نمودارهای بزرگ در تخته جا نمی گیرد. و ممکن است طلبه در نسخه برداری دچار اشتباه شود و به طور مثال بجهت بدخطی یا ناهماهنگی تمایل کمتری به خواندن آن داشته باشد، تصمیم گرفتم که این نمودار را بنویسم.

- بعد از نوشتن برخی از اساتید گفتند به درد ما هم می خورد.
- خواندن این کتاب سبب می شود که مطالب در ذهن سازماندهی شود و با هم مخلوط نگردد.
- طلبه می تواند قبل از کلاس بعنوان پیش مطالعه از آن استفاده و همچنین استاد می تواند قبل از تدریس به آن مراجعه نماید و حتی در تدریس و تفهیم در سر کلاس از آن استفاده کند بشرطیکه طلاب هم از آن کتاب در اختیار داشته باشند.
- یکی از فوائد مهم این کتاب این است که مراجعه را بسیار آسان می کند. و طلبه می تواند جواب سؤالی را که برایش پیش آمده چه در سال اول چه سالهای بعد، در اندک زمانی پیدا کند. اما اگر نمودار نباشد باید مدتی را صرف کند تا مطلب مورد سؤال را پیدا کرده و سپس زمان قابل توجهی لازم دارد تا دوباره مطالب را حلّاجی کند تا به جواب برسد از این جهت ممکن است بجهت نبود وقت کافی طلبه کلاً از جواب آن سؤال منصرف شود. و جمع شدن مجهولات به ندرت ضررهای اساسی وارد می کند. و سبب می شود طلبه در پایه های بالاتر دچار مشکل شود.
- یکی از فوائد این کتاب این است که کلمات مهم در آن به صورت درشت نوشته شده است. در نتیجه بهتر در ذهن جا می گیرد و ذهن، بهتر روی آن متمرکز می شود و مطلب گم نمی شود.
- این کتاب ما را در حفظ کردن مطالب بسیار کمک می کند. لازم به ذکر است حفظ کردن مطالب صرفی و نحوی از ضروریات است و یادگیری تنها کافی نمی باشد
- همچنین برای افرادی که می خواهند پایه خود را تقویت کنند بسیار سودمند است.
- باید توجه داشت که اگر در مباحث صرف تمرین های مستمر صورت نگیرد و کتاب صرف ساده خوانده نشود و فقط بجهت قبولی امتحان از این جزوه استفاده شود مسلماً ضرر دارد.

در یادگیری صرف، تمرین حرف اول را می زند.

موفق باشید

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى]



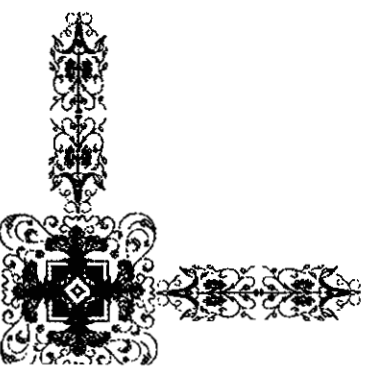
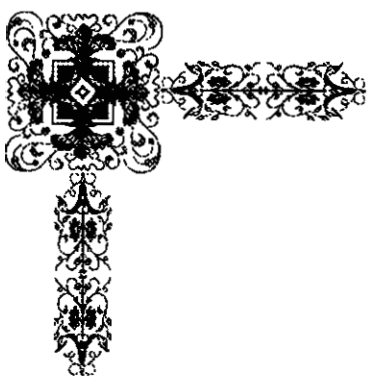
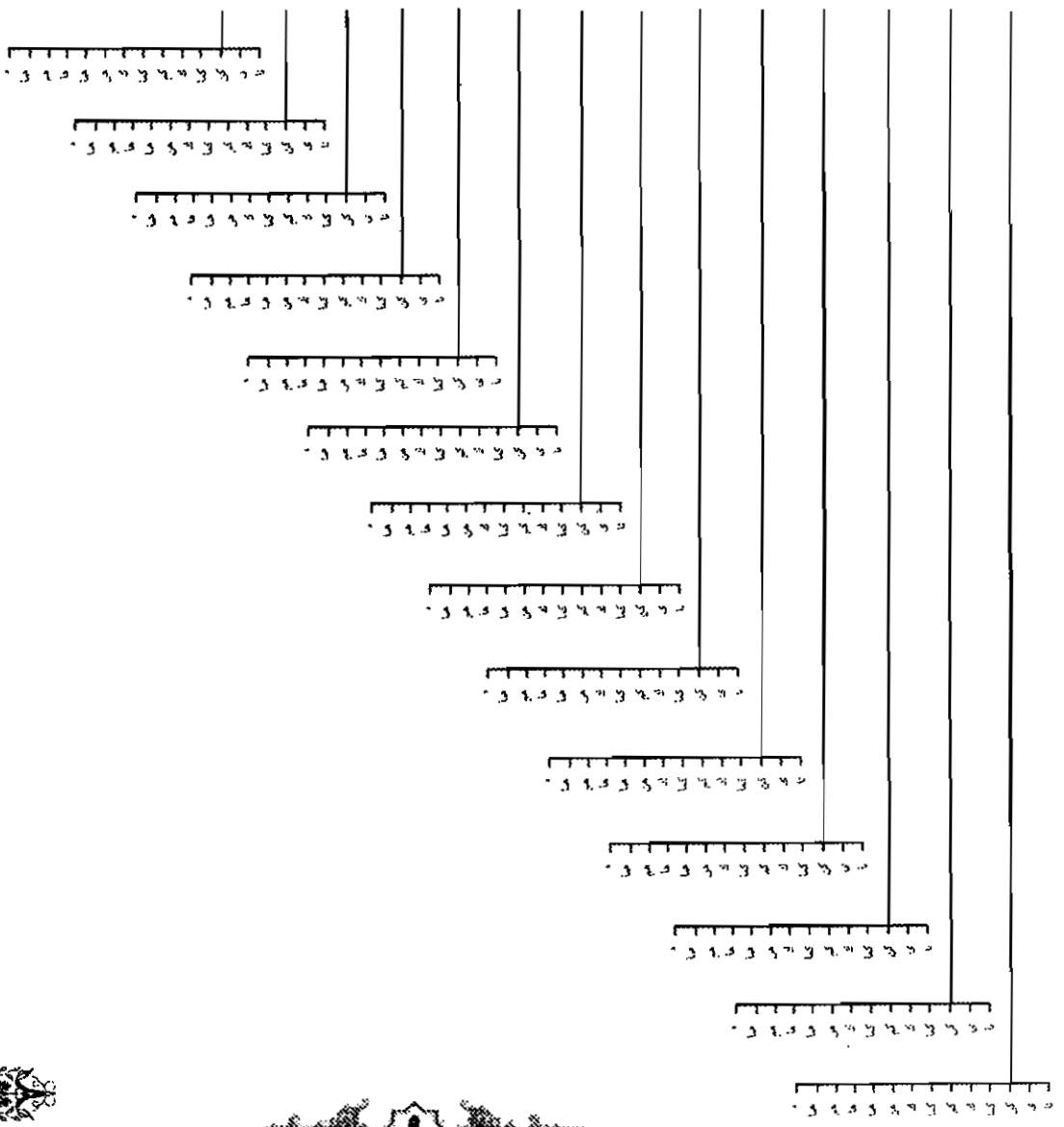
متعدی بنفشه

مجهول

معلوم

- ۱- یضرب
- ۲- یضربان
- ۳- یضربون
- ۴- تضرب
- ۵- تضربان
- ۶- تضربین
- ۷- تضرب
- ۸- تضربان
- ۹- تضربون
- ۱۰- تضربین
- ۱۱- تضربان
- ۱۲- تضربین
- ۱۳- اضرب
- ۱۴- تضرب

- ۱- یضرب
- ۲- یضربان
- ۳- یضربون
- ۴- تضرب
- ۵- تضربان
- ۶- تضربین
- ۷- تضرب
- ۸- تضربان
- ۹- تضربون
- ۱۰- تضربین
- ۱۱- تضربان
- ۱۲- تضربین
- ۱۳- اضرب
- ۱۴- تضرب



ادغام

جائز

- ۱- ادغام دو حرف متماثل در صیفه های ۱، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر: **لَمْ يَلِدْ - لَمْ يَلِدْ - أَلَدَتْ - مَدَّ**
- ۲- ادغام دو حرف متقارب: در صورتیکه در اثر ادغام با کلمه دیگری مشتبه نگردد **يَصْعَدُ - يَصْعَدُ**

بجایف صوتان، فونان، دنیا...

ادغام در مضاعف

- ماضی: ۵ صیفه اول واجب - بقیه صیفه ها ممنوع
 - مضارع: ۶ و ۱۲ ممنوع - بقیه صیفه ها واجب
 - امر: ۶ و ۱۲ ممنوع
- بقیه واجب

(اگر عین الفعل مضوم ۴ وجه صحیح و ۳ وجه)

واجب

- ۱- دو حرف متماثل
- ۲- دو حرف متقارب

(بعضی مدغم به یا حرف اول کلمه نباشد)

ادغام لام ال در حروف شمسی:

ادغام نون ساکن در حروف یومنون:

الرجل، الشمس * ادغام لام ال در لام از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در نون از حروف یومنون ادغام متماثلین است که از معادین مورد است.

هر دو متحرک و اولی جائز اتسکین:

در یک کلمه ← حرکت اولی را

- ۱- حرف ما قبل صحیح و ساکن باشد **أَفْتَرَزَ - أَفْتَرَزَ**
 - ۲- حرف ما قبل فاء الفعل و ساکن **يُؤَدُّ - يُؤَدُّ**
- در دو مورد به ما قبل می دهیم
- در غیر این دو صورت فوق می اندازیم: **مَدَّ - مَدَّ - مَادَى - مَادَى خُوَيْصَةَ - خُوَيْصَةَ**

اولی ساکن دومی متحرک:

خواه در یک کلمه (المعلم) - بخلاف جائی که حرف اول از دو حرف متماثل حرف مذ باشد بطوریکه اگر ادغام کنیم با وزن قیسی دیگری اشتباه می شود

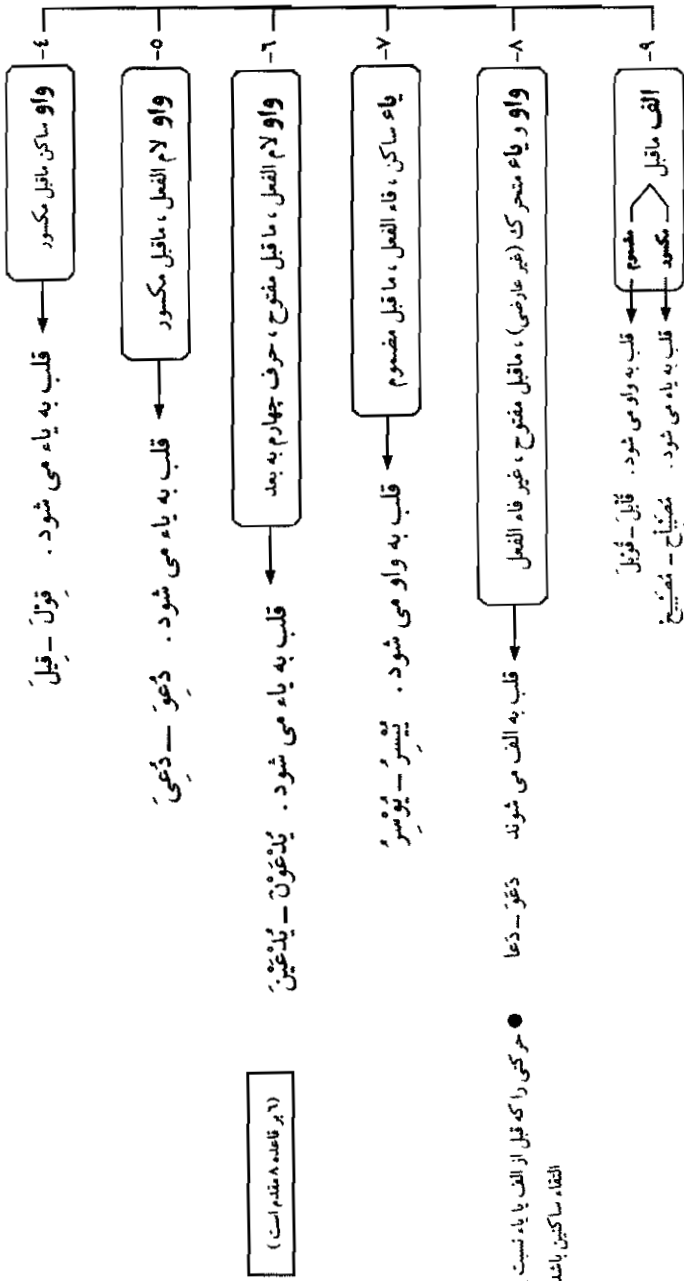
مانند قوول و تَقوول



اعلال

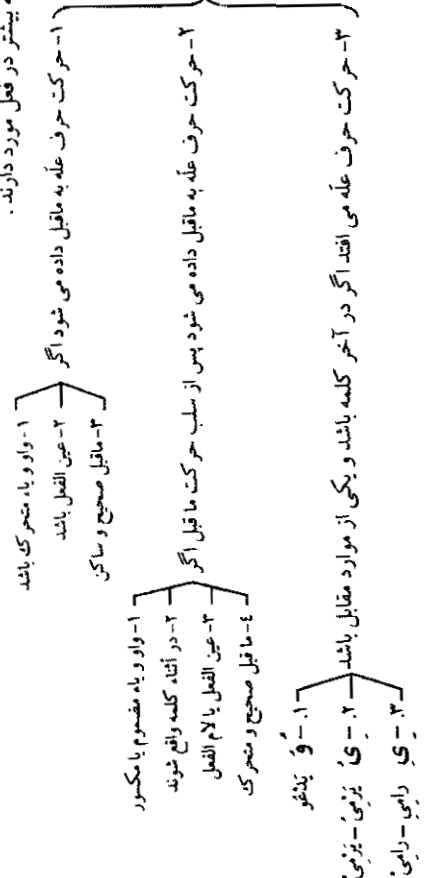
قلبی

در لغت‌نامه‌ی دهخدا



حذفی: حرف عله در التقاء ساکنین حذف می شود. قَوْل - قُل. اگر هر دو ساکن عله بودند اولی حذف می شود مگر در مثل مَبِيحُ که دومی حذف می شود.

سکونی



يَخْفُوفٌ ← يَخْفُوفٌ ← يَخْفَافٌ
قَوْلٌ ← قَوْلٌ ← قَبِل

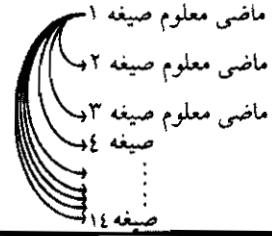
- عین الفعل**
- 1- در لقب مَقْرُون
 - 2- در کلماتیکه بمعنی عیب یا رنگ باشند
 - 3- در اسم آلت
 - 4- در جمع قله
 - 5- مصدر مشهور باب تفعیل
 - 6- در افعال تفضیل و افعال وصفی
 - 7- در صیغه تعجب افعال
 - 8- در وزن فَعْلَان
 - 9- غیر آخر کلمه ملحق
 - 10- حرف عله مشدد

♦ حرف عله در 10 مورد اعلال نمی شود

التقاء ساکنین باشد، عارضی گویند.

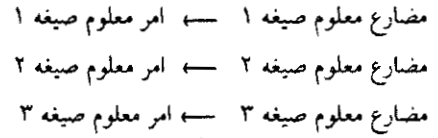
قواعد نسبتاً عمومی اعلال که بیشتر در فعل مورد دارند.

صیغه ۱ ماضی معلوم از مصدر گرفته می شود و بقیه صیغه ها از صیغه اول ساخته می شود.



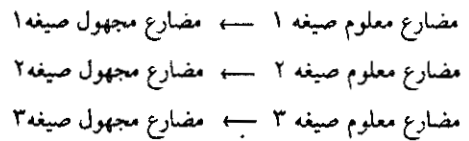
ص ۱۱۱

هر صیغه امر معلوم از همان صیغه مضارع معلوم ساخته می شود.



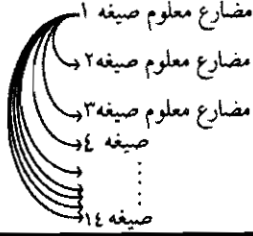
ص ۱۱۹

هر صیغه مضارع مجهول از همان صیغه مضارع معلوم ساخته می شود.



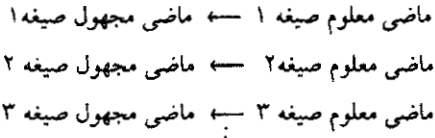
ص ۱۲۲

صیغه ۱ مضارع معلوم از صیغه ۱ ماضی ساخته می شود و بقیه صیغه ها از صیغه اول ساخته می شود.



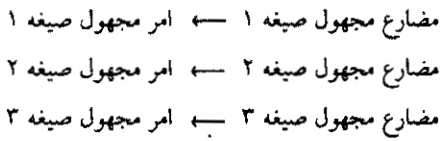
ص ۱۱۴

هر صیغه ماضی مجهول از همان صیغه ماضی معلوم ساخته می شود.

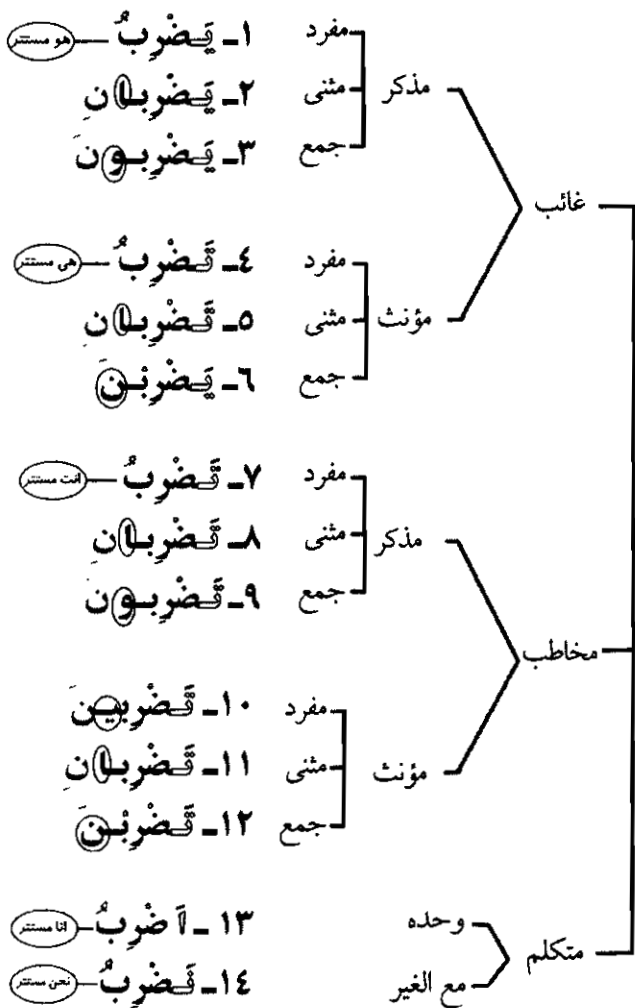


ص ۱۲۱

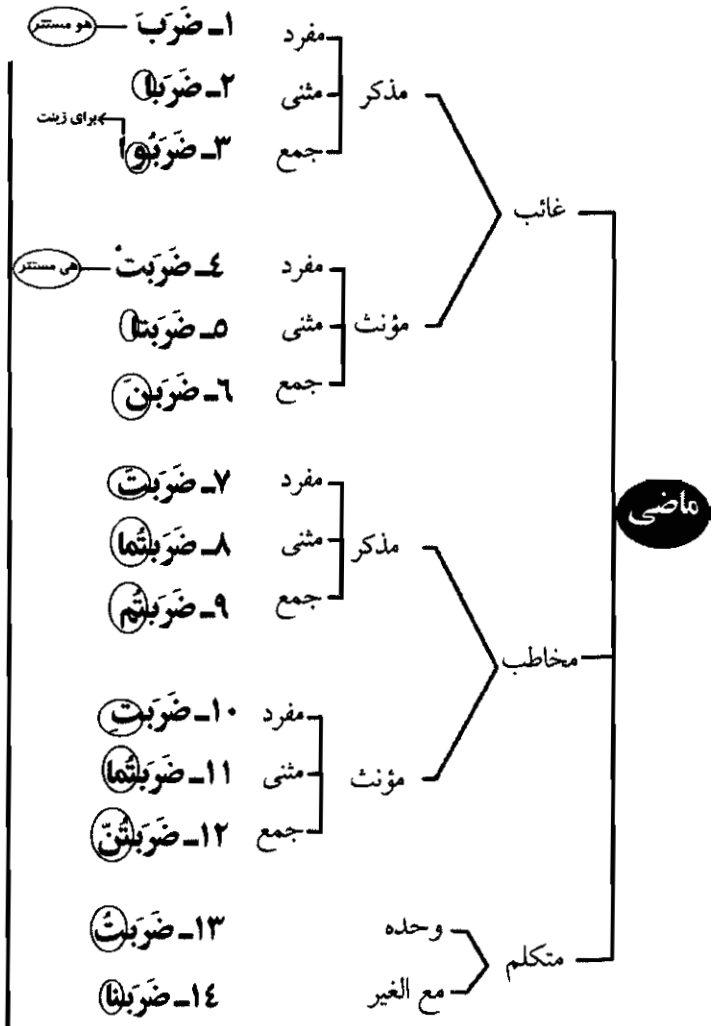
هر صیغه امر مجهول از همان صیغه مضارع مجهول ساخته می شود.



ص ۱۲۳



مضارع



ماضی

ضمائری در بیضی هستند
حروف مضارعه: تو خالی می باشد

علامت رفع: ■

ضمائری در بیضی هستند

علامت تانیث: ■

قواعد خصوصی اعلال

وَعَدَ ← عِدَّة
وَضَلَ ← صِلَّة
بِخِلَافِ وَزَرَ

فِعْل

فَعْل

۱ - اگر مصدر آن بر وزن

← گاهی قاعده اجرا می‌شود لکن غالباً اجرایی‌شود وَشِعْ ← سَقَّة بِخِلَافِ وَقَّتْ وَوَزَن

مثال
داوی

۲ - از مضارع و امر معلوم آن اگر بر وزن **يَفْعِلُ** باشد ← فاء الفعل حذف می‌شود **يَوَعِدُ** ← يَعِدُ

- ۱- يَوَسِعُ ← يَسِعُ (يَوَسِعُ نیز شنیده شده)
- ۲- يَوَضِعُ ← يَضِعُ (يَوَضِعُ نیز شنیده شده)
- ۳- يَوَقِعُ ← يَقِعُ
- ۴- يَوَلِّغُ ← يَلِّغُ
- ۵- يَوُزِّعُ ← يَزِعُ
- ۶- يَوُطِّئُ ← يَطِّئُ
- ۷- يَوُذِّرُ ← يَذِّرُ
- ۸- يَوُهِّبُ ← يَهِّبُ

● این قاعده در چند مضارع مفتوح العین نیز جاری می‌شود

فاء الفعل مضموم می‌شود اگر مضارع آن مضموم العین باشد **قُلْنَ**

فاء الفعل مکسور می‌شود اگر مضارع آن مفتوح العین یا مکسور العین باشد **بِغْنِ**، **خِفْنِ**

۱ - در ماضی معلوم و مجهول از صیغه ۶ به بعد

اجوف
داوی و بیانی

- ۱- ماقبل مکسور باشد
- ۲- قبل از الف قرار گیرد
- ۳- در ماضی آن اعلال شده باشد

قوام ← **قِيَام** بِخِلَافِ **لِوَاذ** وَ **إِجْتَوَار**

۲- در مصدر: واو قلب به یاء می‌شود **بِطَرِيْقَةِ** **وَ** **وَ**

◆ قاعده خصوصی ناقص: در امر و مضارع مجزوم در صیغه های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ خود لام الفعل می‌افتد. (چه مجرد باشد چه مزید)

فاء الفعل شبیه مثال ← قواعد عمومی و خصوصی مثال روی آن اجرا می‌شود

لام الفعل شبیه ناقص ← قواعد عمومی و خصوصی ناقص روی آن اجرا می‌شود

مفروق: از جهت

مقرون: از جهت

● **لفیف**

عین الفعل شبیه اجوف ← به علت تبصره ۱ هیچ قاعده ای اجرا نمی‌شود

لام الفعل شبیه ناقص ← قواعد عمومی و خصوصی ناقص روی آن اجرا می‌شود



کلیه قواعد اعرال کتاب



● در مصدر اجوف باب افعال و استفعال پس از اینکه عین الفعل به جهت قواعد اعرال حذف شد بجای آن یک تاء در آخر آورده می‌شود: إِقْوَام ← اقامه استقوام ← إستقامة ص ۱۶۸ و ۱۸۶

● رأی چون به باب افعال رود عین الفعل آن پس از نقل حرکتش به ماقبل حذف می‌شود و در مصدر بجای عین الفعل محذوف یک تاء در آخر می‌آورد. أَرَى يُرَى إِرَاءَة ص ۱۶۸

● ماده هایی مانند «الحياة» و «العی» چون به باب افعال روند فقط حکم معتل در مورد آنها جاری می‌شود و نه حکم مضاعف ص ۱۶۸.

● ماده خیّ (حیاکرد) چون به باب استفعال رود می‌توان عین الفعل آن را پس از نقل حرکت آن به ماقبل انداخت و چنین صرف کرد: إِسْتَحَى یَسْتَحِیْ إِسْتِحَاء ص ۱۸۶

● در ماضی مجهول اجوف باب مفاعله مانند قُوِّمَ قاعده ادغام جاری نمی‌شود. ص ۱۷۴

تَسْكُو و ضَمْسِي وَضَعِي

- ← سمع يسمع : وَجِي يُوْجِي (الوَجِي : سوده شدن سم ستور)
- ← حسب يحسب : وِلِي يُوْلِي
- ← ضرب يضرب : وُقِي يُقِي (الوقِي : نگاه داشتن)
- ← لفيف مفروق
- ← لفيف مقرون
- ← ضرب يضرب : شَوِي يَشُوِي (الشَوِي : بريان کردن)
- ← سمع يسمع : طَوِي يَطُوِي (الطَوِي : درنوردیدن)
- ← ناقص يايي
- ← سمع يسمع : خَشِي يَخْشِي
- ← منع يمنع : رَمِي يَرْمِي
- ← ضرب يضرب : رَمِي يَرْمِي
- ← ناقص واوي
- ← كرم يكرم : رَمِي يَرْمِي
- ← سمع يسمع : رَمِي يَرْمِي
- ← نصر ينصر : دَعَا يَدْعُو

وَضَمْسَاخُ يَضَكْسُ نُوْسَ سَيِيضِ

- ← ضَرْبٌ يَضْرِبُ : بَاعٌ يَبِيعُ
- ← اجوف يايي
- ← سَمِعٌ يَسْمَعُ : هَابٌ يَهَابُ
- ← سَمِعٌ يَسْمَعُ : خَافٌ يَخَافُ
- ← اجوف واوي
- ← نَصَرَ يَنْصُرُ : قَالَ يَقُولُ
- ← سَمِعٌ يَسْمَعُ : يَسَّ يَتَسَّ
- ← كَرَمٌ يَكْرُمُ : يَمَنٌ يَتَمَنُ
- ← ضَرْبٌ يَضْرِبُ : يَسَرَ يَتَسَرُّ
- ← مثال يايي
- ← حَسَبٌ يَحْسِبُ : وَرَمٌ يَرْمِي
- ← كَرَمٌ يَكْرُمُ : وَرَمٌ يَرْمِي
- ← سَمِعٌ يَسْمَعُ : وَجَلٌ يُوْجَلُ
- ← مَنَعٌ يَمْنَعُ : وَضَعٌ يَضَعُ
- ← ضَرْبٌ يَضْرِبُ : وَعَدَةٌ يَعِدُّ
- ← مثال واوي

◆ باید آنقدر تمرین کنید که بتوانید افعال مقابل را به صورت با سرعت و بدون غلط صرف کنید

- ماضی معلوم
 - ماضی مجهول
 - مضارع معلوم
 - مضارع مجهول
 - امر معلوم
 - امر مجهول
 - امر معلوم با نون تاکید ثقیله
 - امر معلوم با نون تاکید خفیفه
 - امر مجهول با نون تاکید ثقیله
 - امر مجهول با نون تاکید خفیفه
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- موارد فوق در ابواب ثلاثی مزید

ماضی

- ۱- مطلق: همان ماضی ساده ذَهَبَ ● **طریقه منفی کردن:**
 - ۱- «ما» یا «لا» + ماضی ماذْهَبَ، لاذْهَبَ ولا ضَرْب
 - ۲- لم + مضارع لم يذْهَبْ
- ۲- نقلی: قد + ماضی مطلق قد ذَهَبَ ● **طریقه منفی کردن:** لمَّا + مضارع لمَّا يذْهَبْ
- ۳- بعید: کان + ماضی مطلق کان ذَهَبَ ● **طریقه منفی کردن:** ما + کان + ماضی ماکان ذَهَبَ
 - ساختار ۲: قد + کان + ماضی مطلق
 - ساختار ۳: کان + قد + ماضی مطلق
 - ساختار ۴: کان + اسم + ماضی مطلق
- ۴- استمراری: کان + مضارع کان يذْهَبُ ● **طریقه منفی کردن:**
 - ۱- مای نافیهِ + کان + مضارع ماکان زید يذْهَبُ
 - ۲- کان + لای نافیهِ + مضارع کان لا يذْهَبُ

مضارع

حروف تنفیس {س، ز، سوف} حروف تعیین

- ۱- حال: لَمْ + مضارع لَمْ يذْهَبْ (دره مرده)
- ۲- مستقبل: «س» یا «سوف» + مضارع سَيَذْهَبُ سوف يذْهَبُ (خواهد رفت)
- ۳- منفی: «ما» یا «لا» + مضارع ما يذْهَبُ
- ۴- مجزوم: لم، لَمَّا، لام امر، لاء نهی، ادات شرط + مضارع (مضارع منفی به لم و لَمَّا را فعل بچند گویند)
 - این فعل مضارع را مختص به آینده می‌کند
 - لَمْ (معنای مضارع را ماضی می‌کند)
 - برخی از اسما
- ۵- منصوب: أَنْ، اَنْ، اَنَّ، اِنَّ، اِذْنَ + مضارع (حروف ناصبه مختص مضارع هستند)
 - مضارع را جزاء یا جواب مطلب
 - مضارع قرار می‌دهد
 - مضارع را علت ماقبل قرار می‌دهد
 - مضارع را منفی می‌کند
 - تاویل به مصدر می‌برد
- ۶- استفهامی: أ، هل + مضارع (هل مضارع را مختص به استقبال می‌کند)
- ۷- مؤکد: مضارع + نْ، نَ (نون خفیفه در آخر تشبیه و جمع مؤنث در نمی‌آید)
 - در تشبیه و جمع مؤنث: مکسور
 - در بقیه: مفتوح

(در صورتی که دارای معنای طلب یعنی استفهام، امر، نهی، تمنی، عرض و ... باشد یا با حرف لام منفی شده باشد یا در حالتی که مثبت است بعد از قسم واقع شده باشد.)

● **افتعال**
هر گاه در این باب

فاء الفعل

- ۱- ص، ض، ط، ظ ← باشد ← تاء باب تبدیل به طاء می شود. إصطرب، إضطرب
- ۲- د، ذ، ز ← باشد ← تاء باب تبدیل به دال می شود. إذذکر، إذذجر
- ۳- حرف عله ← باشد ← حرف عله تبدیل به تاء می شود و در تاء باب ادغام می گردد. إتحلد
- ۴- همزه ← باشد ← غالباً قاعده تخفیف در آن جاری نمی شود. إئتمن
- ۵- ثاء ← باشد ← تاء باب به ثاء تبدیل می شود سپس ادغام می گردد. إئثار

عين الفعل

- ۶- جسد زشت ← باشد ← جایز است تاء باب را از جنس عين الفعل نموده و در آن ادغام کنیم سپس فاء الفعل را مفتوح یا مکسور می کنیم و چون از همزه باب مستثنی می شویم آن را می اندازیم. خَصَمْتُ، يَهَكَي
- ۷- حرف عله باشد (یعنی اجوف) و به معنای مشارکت باشد ← قاعده ۸ جاری نمی شود. إزدوج

● **تفعّل**

- ۱- در صیغه هایی که ۲ تاء در کنار هم جمع می شود، جایز است تاء دوم را بیندازیم. (این قاعده در سه باب تفعّل، تفاعل و تفعّل اجرا می شود)
- ۲- هرگاه فاء الفعل یکی از حروف (جسد زشت) بود ← جایز است تاء باب را همجنس فاء الفعل کنیم و در آن ادغام نمائیم و در بعضی موارد همزه مکسوری در اول کلمه می آوریم. إئبّت
- ۳- در بعضی موارد مضاعف چون به این باب رود ← لام الفعل آن تبدیل به یاء می شود. نَطَقِي
- ۴- در مصدر ناقص واوی ← واو قلب به یاء می شود. تَرَجِي

● **تفاعل**

- ۱- قاعده ۱ باب تفعّل ← تَضَارَبُ ← تَضَارَبُ
- ۲- قاعده ۲ باب تفعّل ← تَنَاقَلَ ← تَنَاقَلَ
- ۳- قاعده ۴ باب تفعّل ← تَدَاعَوْا ← تَدَاعَوْا

- ۱ - تعدیه : اذْهَبَ زَيْدٌ بَكَرًا (زید بکر را روانه کرد) ● معنای غالبی
- ۲ - دخول فاعل در وقت : أَصْبَحَ زَيْدٌ (زید داخل صبح شد)
- ۳ - وصول وقت : (وصول وقت ماده فعل برای فاعل) أَحْصَلَتِ الزُّرْعُ (وقت حصاد زرع رسید)
- ۴ - مفعول را دارای صفتی یافتن : أَعْظَمْتُ اللَّهَ (خدا را با عظمت یافتم)
- ۵ - واجدیت : (دارای مبدأ فعل شدن فاعل) أَغْدَى الْبَعِيرُ (شتر دارای غده شد)
(دارای مبدأ فعل کردن مفعول) أَرَكِبْتُ أُمَّي (پدرم را دارای مرکب کردم)
- ۶ - سلب : سلب مبدأ فعل از } فاعل أَشْفَى الْمَرِيضُ (شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد)
مفعول أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ (ترجمه و ابهام کتاب را برطرف نمودم)
- ۷ - تعریض : یعنی در معرض قرار دادن أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید کتابش را در معرض بیع قرار داد)
- ۸ - مطاوعه : یعنی اثر پذیری و این عکس معنای تعدیه است أَكَبَ الْإِنَاءُ (کاسه واژگون شد)
- ۹ - ضد معنای ثلاثی مجرد : نَشَطْتُ الْحَبْلَ (ریسمان را گره زد) أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ (گره ریسمان را باز کردم)
- ۱۰ - معنای ثلاثی مجرد : قَالَ أَوْ قَالَ زَيْدٌ الْبَيْتَ (زید معامله را بهم زد)

۲ - باب تفعیل

- ۱ - تعدیه : فَرَّخَ بَكَرٌ زَيْدًا (بکر زید را خوشحال کرد) ● معنای غالبی
- ۲ - تکثیر : دلالت بر کثرت و زیادی در } خود فعل : طَوَّفَ زَيْدٌ (زید بسیار طواف کرد)
فاعل : مَوَّتَ الْمَالُ (چارپایان زیادی مردند)
مفعول : خَلَقْتُ الْأَبْوَابَ (همه درها را بستم)
- ۳ - سلب : سلب مبدأ فعل از مفعول قَشَّرْتُ الْبَيْضَةَ (تخم مرغ را پوست کردم)
- ۴ - نسبت : نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول وَحَدَّ اللَّهُ (خدا را یگانه دانست)
- ۵ - تدریج : نَزَلَ (بتدریج فرو فرستاد)
- ۶ - ضد معنای باب افعال : فَرَطَ (کوتاهی کرد) أَفْرَطَ (زیاده روی کرد)
- ۷ - معنای ثلاثی مجرد : زَالَ أَوْ زَيْلَ زَيْدٌ بَيْنَ الْقَوْمِ (زید میان جمعیت تفرقه انداخت)

۳ - باب مفاعله

- ۱ - مشارکت : بیان شرکت دو شخص یا دو چیز در فعل ضَارَبَ زَيْدٌ بَكَرًا (زید با بکر زد و خورد کردند) ● معنای غالبی
- ۲ - تعدیه : بَعُدَ (دور شد) ← بَاعَدْتُهُ (او را دور کردم)
- ۳ - تکثیر : نَاعَمَ اللَّهُ (خدا زیاد به او نعمت داد)
- ۴ - معنای ثلاثی مجرد : سَفَرَ أَوْ سَافَرَ زَيْدٌ (زید مسافرت کرد)

● غالباً چون فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود به همین معناست مانند : قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ، عَافَاكَ اللَّهُ ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ

۴ - باب افتعال

- ۱ - مطاوعه : اثر پذیری جَمَعَتِ النَّاسِ فَاجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند) ● معنای غالبی
- ۲ - مشارکت : اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ (زید و بکر باهم دشمنی کردند)
- ۳ - اِتَّخَذَ : فراهم آوردن و تهیه کردن مبدأ فعل اِخْتَصَبَ زَيْدٌ وَ اِخْتَبَرَ وَ اِشْتَوَى (زید میزبم تهیه کرد و نان پخت و کباب درست کرد)
- ۴ - طلب : خواستن مبدأ فعل از مفعول اِكْتَدَى زَيْدٌ بَكْرًا (زید از بکر خواست که کوشش کند)
- ۵ - کوشش : اِكْتَسَبَتِ الْمَالُ (با کوشش مال بدست آوردم)
- ۶ - معنای ثلاثی مجرد : جَذَبْتُ أَوْ اِجْتَذَبْتُ رِدَاءَ زَيْدٍ (عبای زید را کشیدم)

۵ - باب انفعال

- انفالی که اثر خارجی و ظاهری دارند به آن برده می‌شوند نه افعالی مانند عَلِمَ وَ ظَنُّوا این باب همیشه لازم است
- ۱ - مطاوعه : صَرَفَتْهُ فَاِنْصَرَفَ

۶ - باب تفعّل

- ۱ - مطاوعه : اُذْبِنْتُ فَنَازَبْتُ (برای مطاوعه باب تفعیل) ● معنای غالبی
- ۲ - تَكَلَّفَ : بزرگوار و مشقت کاری را بر خود تحمیل کردن تَشَجَّعَ (به زحمت از خود شجاعت نشان داد)
- ۳ - اِتَّخَذَ : فراهم کردن و تهیه کردن مبدأ فعل تَوَسَّلَ (متکا تهیه کرد)
- ۴ - طلب : خواستن معنای فعل تَحَجَّلْتُ الْأَمْرَ (خواستم کار زود انجام گیرد)
- ۵ - تدریج : تَجَرَّعَ الْمَاءَ (آب را جرعه جرعه نوشید)
- ۶ - تَجَنَّبَ : اجتناب کردن فاعل از معنای فعل تَأَلَّمَ (از گناه دوری کرد)
- ۷ - صیوررت : به حالتی در آمدن تَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ (زن اَیْم - بی شوهر - شد)
- ۸ - شکایت : تَطَلَّمَ (از ظلم شکایت کرد)
- ۹ - معنای ثلاثی مجرد : تَبَسَّمَ أَوْ تَبَسَّمَ (لبخند زد)

۷ - باب تفاعل

- ۱ - مشارکت : تَضَارَبَ زَيْدٌ وَ عَمْرٌو ● معنای غالبی
- ۲ - مطاوعه : باعدثه فَبَاعَدَتْ (او را دور کردم پس دور شد) (برای مطاوعه باب مفاعله)
- ۳ - تظاهر و تشبیه : خود را به حالتی زدن تَمَارَضَ (خود را به مریضی زد)
- ۴ - تدریج : تَوَارَعَ الْقَوْمُ (جمعیت به تدریج وارد شدند)
- ۵ - معنای ثلاثی مجرد : تعالی الله که به معنی علا است یعنی خدا بلند مرتبه است

۸ - باب افعلال

- ۱ - دخول فاعل در مبدأ فعل : اِسْوَدَّ الْبِلُّ (سب وارد سیاهی شد) ● معنای غالبی
- ۲ - مبالغه : اِحْمَرَّ الْحَدِيدُ (آهن بسیار سرخ شد)

۹ - باب استفعال

- ۱ - طلب : اِسْتَفْرَأْتُ (او غذا طلب غفران می‌کنم) باب استفعال در بیان این معنی متعدی است اگرچه از ثلاثی لازم باشد. ● معنای غالبی
- ۲ - تحویل : اِسْتَحْجَرَ الْعَيْنُ (گِل ، سنگ شد)
- ۳ - مفعول را بر صفتی یافتن : اِسْتَعْظَمْتُ الْأَمْرَ (مطلب را بزرگ یافتم)
- ۴ - مفعول را به صفتی مُتَّصِفٌ کردن : اِسْتَخْلَفْتُ زَيْدًا (زید را جانشین خود قرار دادم)
- ۵ - تَكَلَّفَ : اِسْتَجْرَأَ (جرات را بر خود تحمیل کرد ، بزرگوارت نشان داد)
- ۶ - مطاوعه : اُرْحَتُ زَيْدًا فَاِسْتَرَاخَ (زید را راحت کردم پس او راحت شد)
- ۷ - معنای ثلاثی مجرد : فَرَّ أَوْ اِسْتَفَرَ (آرام گرفت)

۱۰ - باب افعلال

- ۱ - تدریج + مبالغه : اِحْمَارُ الْحَدِيدِ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد) غالباً در الوان و عیوب بکار می‌رود و همیشه لازم است

♦ بیان معانی بابها به شیوه ای دیگر

- ۱ - افعال (أَذْمَبَ زَيْدٌ بَكَرًا) تعدیه }
 ۲ - تفعیل (فَرَّخَ بَكَرٌ زَيْدًا)
 ۳ - مفاعله (بَاعَدْتُهُ)
- ۲ - دخول فاعل در وقت : افعال (أَصْبَحَ زَيْدٌ : زید داخل صبح شد)
- ۳ - وصول وقت : افعال (أَحْصَدَ الزَّرْعُ : وقت حصاد زرع رسید)

- ۱ - افعال (أَعْظَمْتُ اللَّهَ : خدا را با عظمت یافتم)
- ۲ - افعال (أَسْتَعْظَمُ الْأَمْرَ : مطلب را بزرگ یافتم)
- ۴ - مفعول را دارای صفتی یافتن :

- ۵ - واجدیّت : افعال دارای مبدأ فعل }
 شدن فاعل (أَعَدَّ البَیْعُ : شتر دارای غله شد)
 کردن مفعول (أَرَكَبْتُ أُمِّي : پدرم را دارای مرکب کردم)

- ۱ - افعال : سلب مبدأ فعل از }
 فاعل (أَشْفَى المَرِيضُ : شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد)
 مفعول (أَعْجَمْتُ الكِتَابَ : عجمه و ابهام کتاب را برطرف کردم)
- ۲ - تفعیل : سلب مبدأ فعل از مفعول (فَشَّرْتُ البَيْضَةَ : تخم مرغ را پوست کردم)
- ۶ - سلب

- ۷ - تعریض : افعال (أَبَاحَ زَيْدٌ كِتَابَهُ : زید کتابش را در معرض بیع قرار داد)

- ۱ - افعال (زید کلاه را واژگون کرد) - أَكَبَ الْإِنَاءُ (کلاه واژگون شد)
- ۲ - افعال (مطاوعه ثلاثی مجرد) « جَمَعَتِ النَّاسُ فَاِجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند)
- ۳ - افعال (افعال خارجی) « قَسَمْتُ فَاِنْقَسَمَ
- ۴ - تفعیل (مطاوعه تفعیل) « أُذْبِتُهُ فَتَأَذَّبَ
- ۵ - تفاعل (مطاوعه مفاعله) « بَاعَدْتُهُ فَتَبَاعَدَ
- ۶ - افعال (زید را راحت کردم پس او راحت شد) « أَرَحْتُ زَيْدًا فَاِسْتَرَاخَ
- ۷ - تفعیل (مطاوعه فَعَّلَ) « دَحْرَجَ (غلطاند) ← تَدَحْرَجَ (غلطید)
- ۸ - افعال (جمع کرد) « إِحْرَجْتَهُمْ (جمع شد)
- ۸ - مطاوعه

- ۹ - ضد معنای ثلاثی مجرد : افعال (نشطت الخيل (رسمان را گره زد) - أُنْشِطْتُ الخَيْلَ (گروه رسمان را باز کردم)

- ۱ - افعال (زید معامله را بهم زد) « قَالَ أَوْ أَقَالَ زَيْدٌ التَّبِيعَ
- ۲ - تفعیل (زید میان جمعیت تفرقه انداخت) « زَالَ أَوْ زَيْلَ بَيْنَ الْقَوْمِ
- ۳ - مفاعله (سفر او سافر زید) « سَفَرَ أَوْ سَافَرَ زَيْدٌ
- ۴ - افعال (عبای زید را کشیدم) « جَذَبْتُ أَوْ إِجْتَذَبْتُ رِداءَ زَيْدٍ
- ۵ - تفعیل (لبخند زد) « بَسَمَ أَوْ تَبَسَّمَ
- ۶ - تفاعل (خدا بلند مرتبه است) « عَلَا أَوْ تَعَالَى اللَّهُ
- ۷ - افعال (آرام گرفت) « قَرَّ أَوْ إِسْتَقَرَّ
- ۱۰ - معنای ثلاثی مجرد

- ۱۱ - تکثیر
- ۱ - تفعیل دلالت بر کثرت و زیادی یا در
- خود فعل طومفة زیدة
مؤت المال (چارپایان زیاد مردند)
مفعول غلقت الأبواب (همه درها را بستم)
- ۲ - مفاغله ناعمة الله (خدا زیاد به او نعمت داد)

۱۲ - نسبت : تفعیل نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول
عدلت زیداً (به زید نسبت عدالت دادم)

۱۳ - مفعول را به صفتی متصف کردن : إستفعال إستخلفت زیداً (زید را جانشین خود قرار دادم)

- ۱۴ - تدریج
- ۱ - تفعیل نزل (بتدریج فروفرستاد)
- ۲ - تفعّل تجرع الماء (آب را جرعه جرعه نوشید)
- ۳ - تفاعل توازة القوم (جمعیت بتدریج وارد شدند)
- ۴ - إفعال إحمار الحديد (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد) مبالغه هم دارد

۱۵ - ضد معنای باب إفعال : تفعیل قرط (کوتاهی کرد) ← أفرط (زیاده روی کرد)

- ۱۶ - مشارکت
- ۱ - مفاغله ضارب زید بکراً (زید با بکر زدو خورد کردند) لازم است دو اسم ذکر شود یکی به صورت فاعل (مرفوع) و دیگری به صورت مفعول (منصوب)
- ۲ - إفعال إختصم زید و بکر من توانم یک اسم که دارای افرادی است بیاوریم (إختصم القوم) و یا دو اسم که در اینصورت
- ۳ - تفاعل تضارب زید و عمر هر دو بصورت فاعل خواهند بود

- ۱۷ - إتخاذ (یعنی فراهم کردن و تهیه کردن مبدأ فعل)
- ۱ - إفعال إحتطب زید (زید هیزم تهیه کرد)
- ۲ - تفعّل توتئت (متکا تهیه کرد)

- ۱۸ - طلب
- ۱ - إفعال (خواستن مبدأ فعل از مفعول) إکتذ زید بکراً (زید از بکر خواست که کوشش کند)
- ۲ - تفعّل (خواستن معنای فعل) تتجلت الأمر (خواستم کار زود انجام گیرد)
- ۳ - إستفعال أستفقر الله (از خدا طلب غفران می‌کنم)

۱۹ - کوشش : إفعال إکتسبت المال (با کوشش مال بدست آوردم)

- ۲۰ - تکلف بزرگت و مشقت کاری را بر خود تحمیل کردن
- ۱ - تفعّل تشجع (بزرگت از خود شجاعت نشان داد)
- ۲ - إستفعال إستجراً (بزرگت جرات نشان داد)

۲۱ - تجنب : تفعّل (اجتناب کردن فاعل از معنای فعل) تألم (از گناه دوری کرد)

۲۲ - تحوّل : إستفعال إستحجر الطین (گل سنگ شد)

۲۳ - شکایت : تفعّل تظلم (از ظلم شکایت کرد)

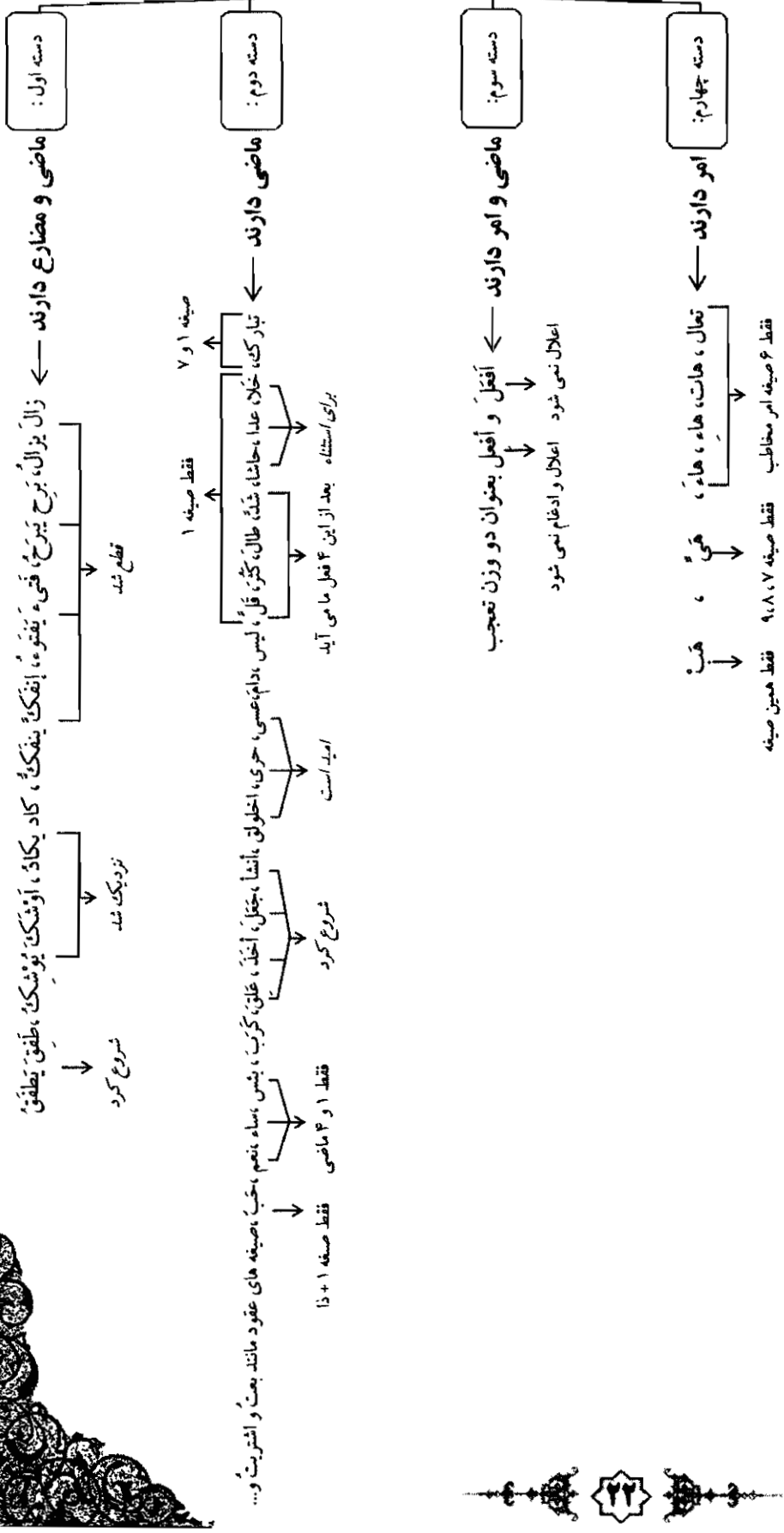
۲۴ - تظاهر و تشبیه : تفاعل (خود را به حالتی زدن) تمارض (خود را به مریضی زد)

۲۵ - دخول فاعل در مبدأ فعل : إفعال إسود الليل (شب وارد سیاهی شد)

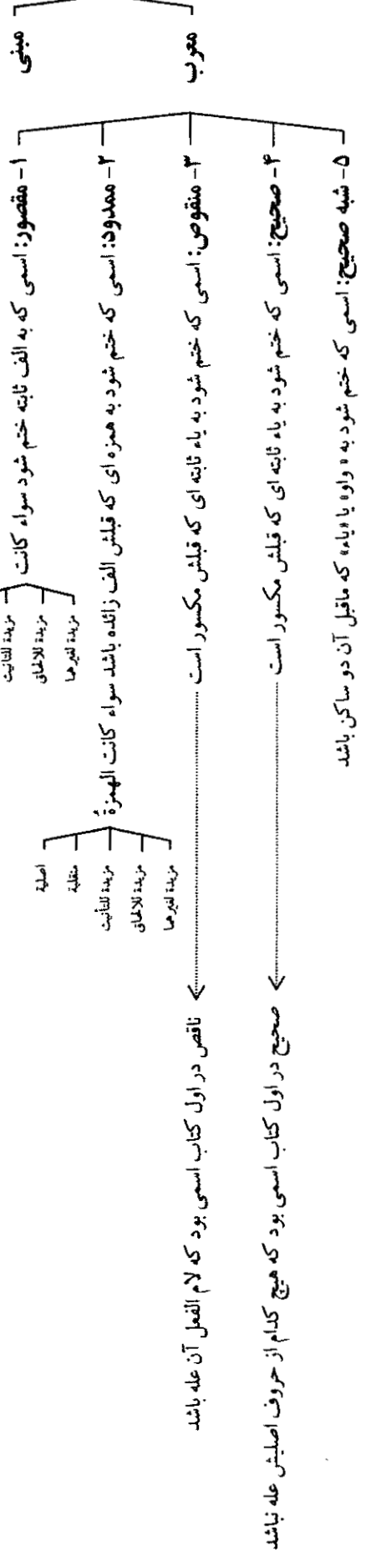
۲۶ - مبالغه : إفعال إحمر الحديد (آهن بسیار سرخ شد)

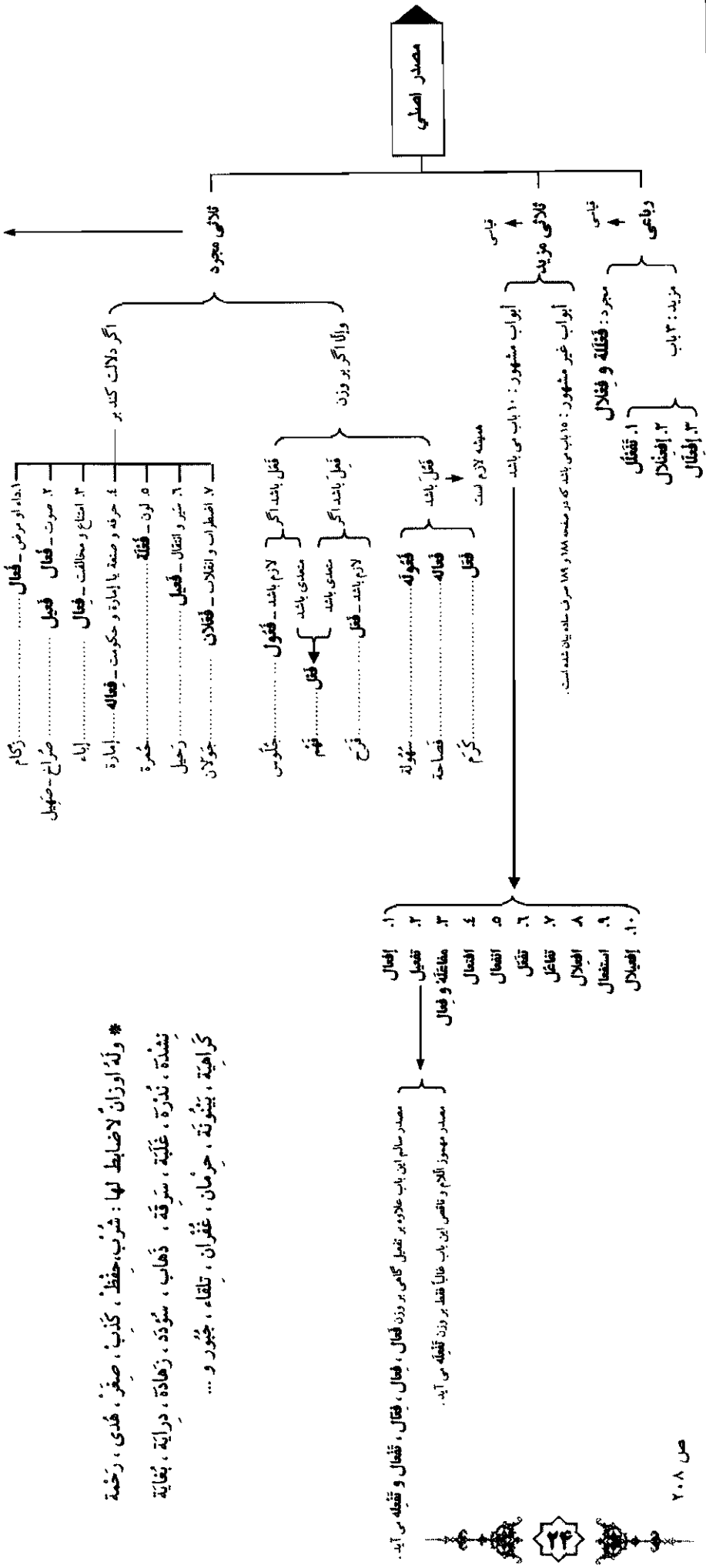
۲۷ - تدریج و مبالغه : إفعال إحمر الحديد (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد)

● فعل غیر منصرف

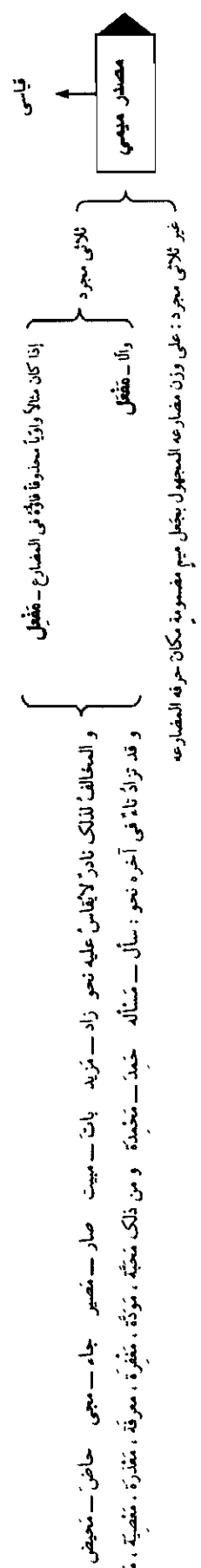


● اسم

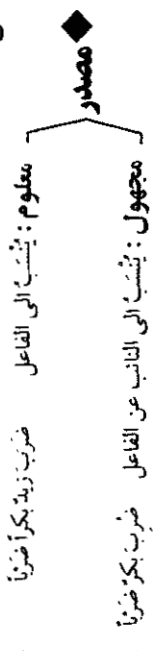




* وله اوزان لضابط لها: شرب، حفظ، كذب، صغر، هدى، رخصة، نسيئة، نذرة، غلبة، سرقة، ذهاب، سودة، زهادة، دراية، بغاية، كراهية، بينونة، حرمان، غفران، تلقاء، جهور و ...

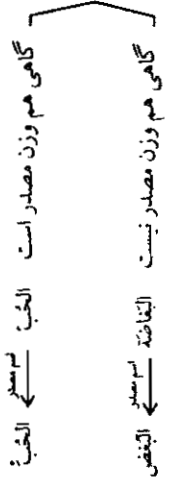


* اگر اسمی دارای یاه نسبت باشد هنگام ساختن مصدر صناعی یاه نسبت حذف می شود. ایرانی - ایران - ایران + ی + ة - ایرانیة
 * قواعدی که هنگام اضافه کردن یاه نسبت در اسم جاری می شود در هنگام ساختن مصدر صناعی نیز بر اسم جاری می نمود. شیشه - و شیشه - صنوری - صنوریة



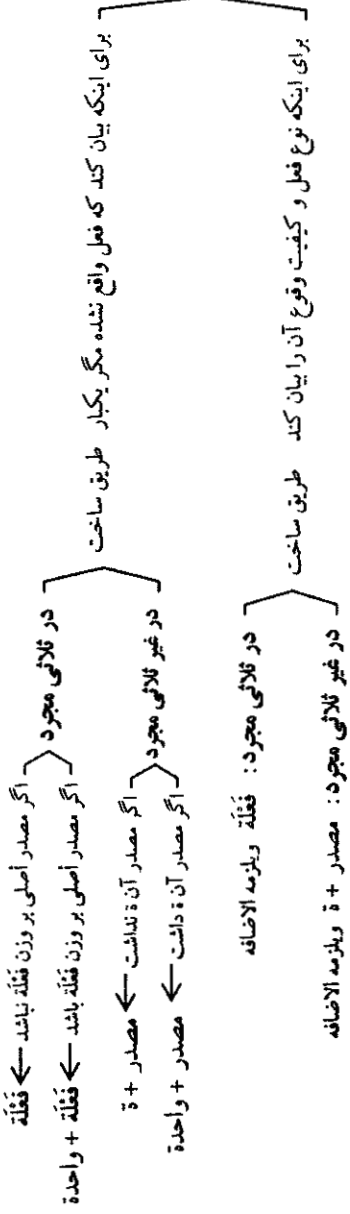
مصدر معلوم و مجهول لفظاً شبه هم مستند و در معنی و استعمال مختلف می باشند.

اسم مصدر

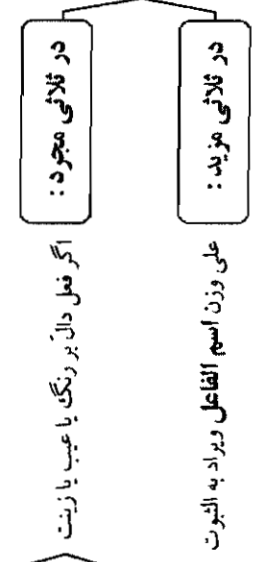


لا یقاس فی وزنه

گاهی مصدر ذکر می شود



صفت مشبیه طریق ساخت



ناباشد ← لا یقاس فی وزنها بل ثانی علی أوزان سماعیه نحو شریف ، شجاع ، جبان ، سید ، صعب ، صلب ، ذلول ، بطل ، صفر ، نجس ، غضبان ، غویان و گاهی بر وزن اسم فاعل و اسم مفعول نیز می آید.

طاهر القلب ← محمود المقاصد

قطعا از فعل لازم ساخته می شود و ساخته شدنش از فعل متعدی مانند رحیم و علیم مقصور بر سماع است. غالباً بمعنای فاعل است و قلیلاً بمعنای مفعول است مثل علیل



- ۱- ثلاثی مجرد - از مزید ساخته نمی شود الا نادراً نحو هو اعطاهم للتینار
- ۲- معلوم - از مجهول ساخته نمی شود الا قلیلاً نحو أحمَد وأَحَبّ
- ۳- تامّ (غیر ناقصه)
- ۴- متصرف
- ۵- قابل للتفضیل
- ۶- غیر الدّال علی اللّون أو العیب أو الخئیة

و الوزن والتفرد و التثنية والجمع

- ۱- أن یتذکر بعده من مع مجروره
- ۲- أن یضاف إلى نكرة
- ۳- أن یتكون مدخولاً لآل التعریف - وجب المطابقة
- ۴- أن یضاف إلى معرفة - جائز الوجهین

به یس از چهار صورت مفعول استعمال می شود

۱- در فعلی که شروط ششگانه را دارد - **أَفْعَلْ، فَعْلَى**

برای بیان تفضیل

- شرط ۴ یا ۵ را ندارد - اصلاً نمی توان بیان تفضیل کرد
- ۲- در فعلی که شروط را ندارد
- غیر شرط ۴ و ۵ را ندارد - اکثر با نحو + مصدر منصوب

قد یجرّد وزن التفضیل من معنی المفاضله و يستعمل بمعنی الصفة المشبهة أو اسم الفاعل

- ۱- فَعُول کذب - کذوب
- ۲- فَعِيل رَجِم - رجم - شَرَّ - شریر
- ۳- فَعُول قَام - قیوم
- ۴- فَعَال جَلَد - جلد
- ۵- فَعُول قَدَس - قدّوس
- ۶- مِفْعَال دَرَّ - بذرار
- ۷- مِفْعِيل نَطَق - منطبق
- ۱- مِفْعَال أُعْطِيَ - معطاء - أُتْلِفَ - مثلاف
- ۲- فَعِيل أُنْذِرَ - نذیر
- ۳- فَعَال أَدْرَكَ - دَرَک
- ۱- فَعَال کُجِبَ - کُجِبَ
- ۲- فاعول فَارُوق
- ۳- فاعلة رَاوِیة

کثیراً
↑
از ثلاثی مجرد
(بعضی)
أوزان مشهورة

علی قلّه
↑
از غیر ثلاثی مجرد

(بعضی)
أوزان غیر مشهورة

أوزان اسم مبالغة سماعی مطلقاً

بعضی ثلاثی غیره

در بعضی کلمات این قواعد اجرا نشده، این کلمات کم هستند و بر آنها قیاس نمی شود نظیر نجرز مغرب مثبت، مسجد، مطلع، بشرق

- ۱- الصحيح إذا كان مضارعاً مكسوراً العين مَضْرِب
- ۲- المثال إذا كان مضارعاً محذوف الفاء مؤعِد
- مَفْعِيل در مورد
- مَفْعَل - فی غیر ذلك مطلقاً جَرى - مجرى
- یُؤجَل - مؤجَل

ثلاثی مجرد
غیر ثلاثی مجرد - وزن اسم مفعول مُجْتَمِع

أوزان اسم مكان و زمان

قَدْ يُلْحَقُ اسْمُ الْمَكَانِ تَاءٌ مَرْبُوطَةٌ نَحْوَ مَقْبِرَةٍ، مَاؤُذُنِهِ، وَ هَكَذَا فِي اسْمِ الزَّمَانِ نَحْوَ مَيْسِرَةٍ

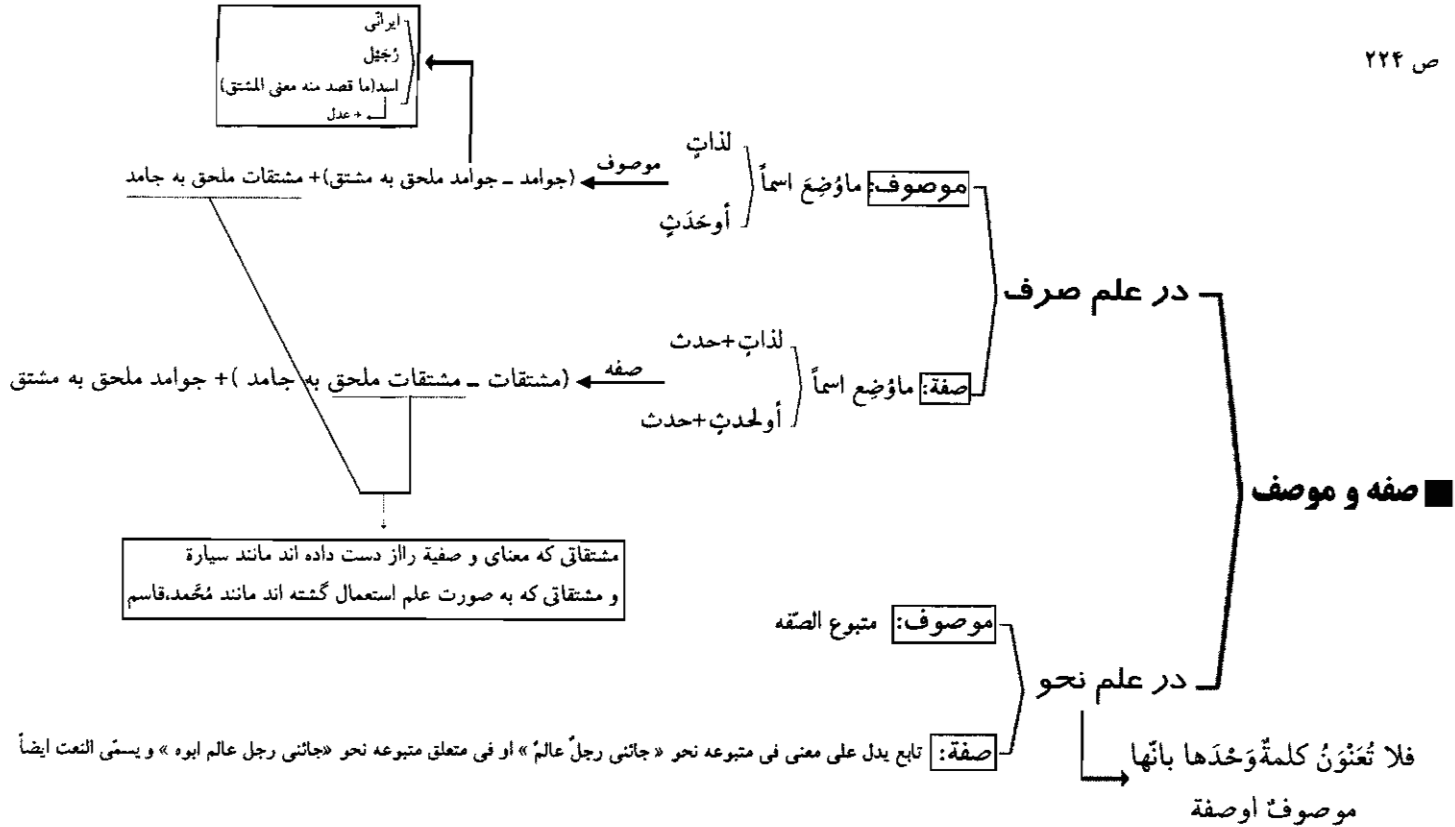
و قد يُصاغُ من الاسم الجامد اسم المكان على مَفْعَلَةٍ ويُدلُّ على كثرة معنى ذلك الاسم في المكان نحو مأسدة: مكاني كه شیر در آن زیاد است

- ۱- مِفْعَل مَنشَر، مِفْتَح، مِغْرَج
- ۲- مِفْعَلَة مَنشَرَة، مِفْتَحَة
- ۳- مِفْعَال مَنشار، مِفْتاح، مِغْرَاج

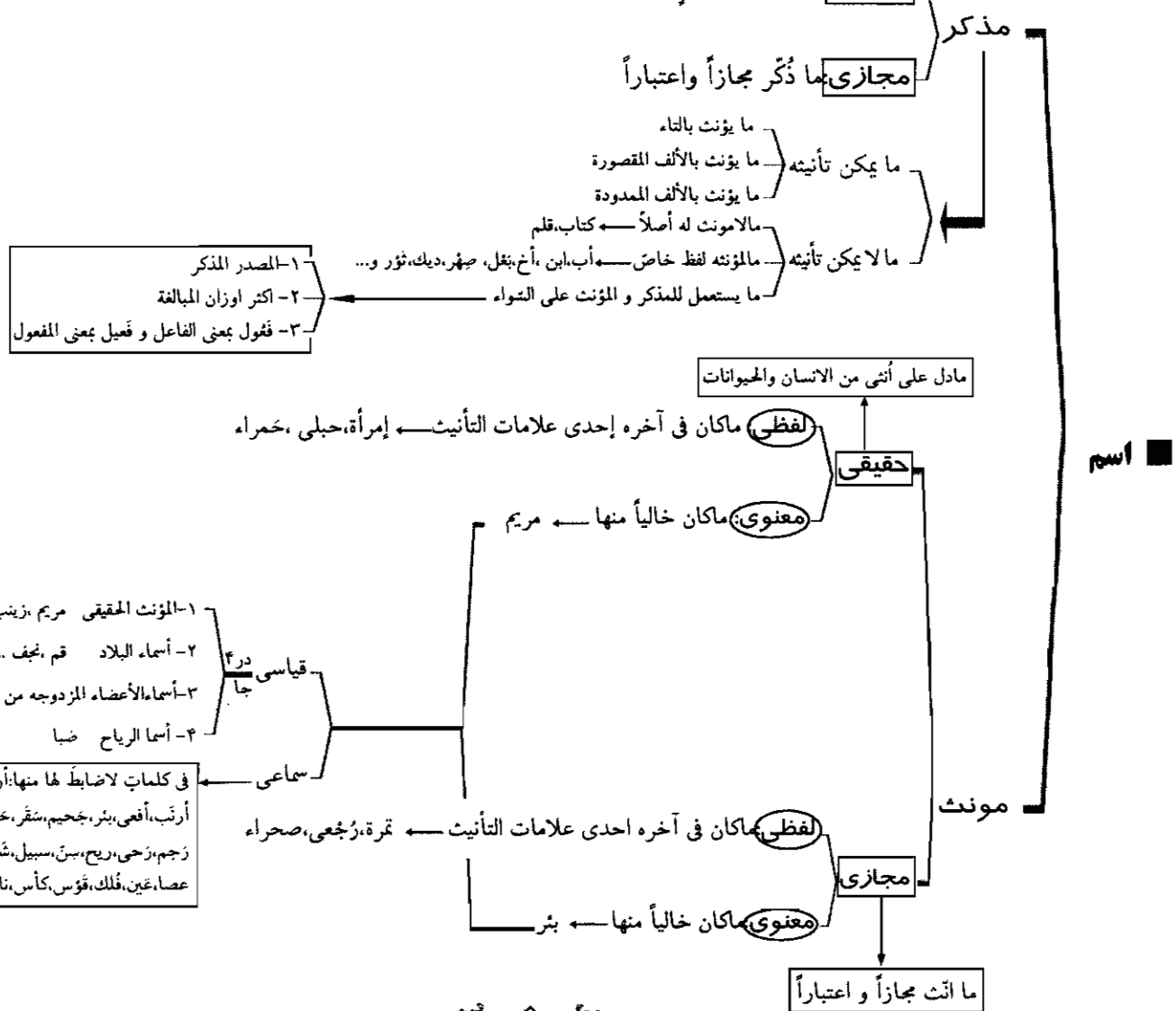
أوزان اسم آلة - قیاسی است و از ثلاثی مجرد ساخته می شود بر ۳ وزن

و ما ورد من نحو مَنخَلَة، مَنكحَلَة و مُدَقِّ قلیل لا یقاس علیہ.

تدل علی بعض اسماء الآلات أسماء جوامد نحو قلم، جرس، سبکین و... و لا یطلق علیها اسم الآلة فی اصطلاحهم



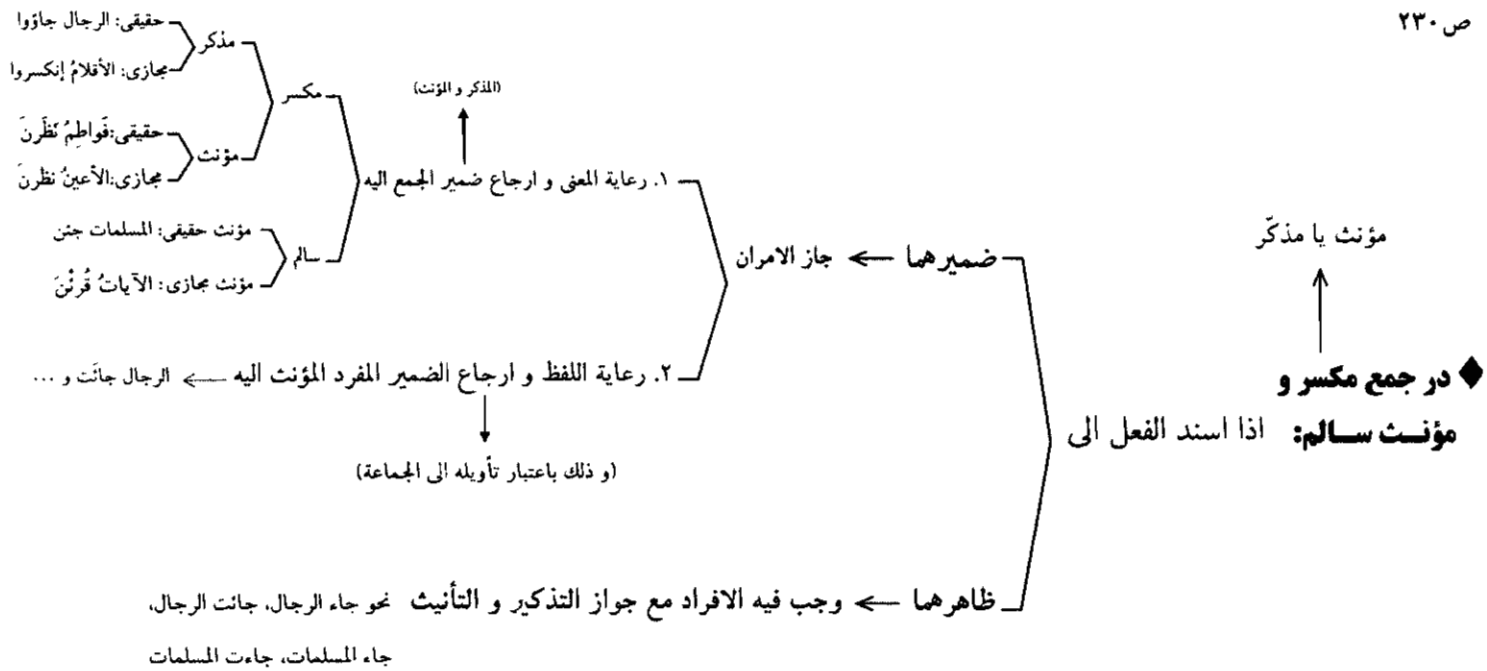
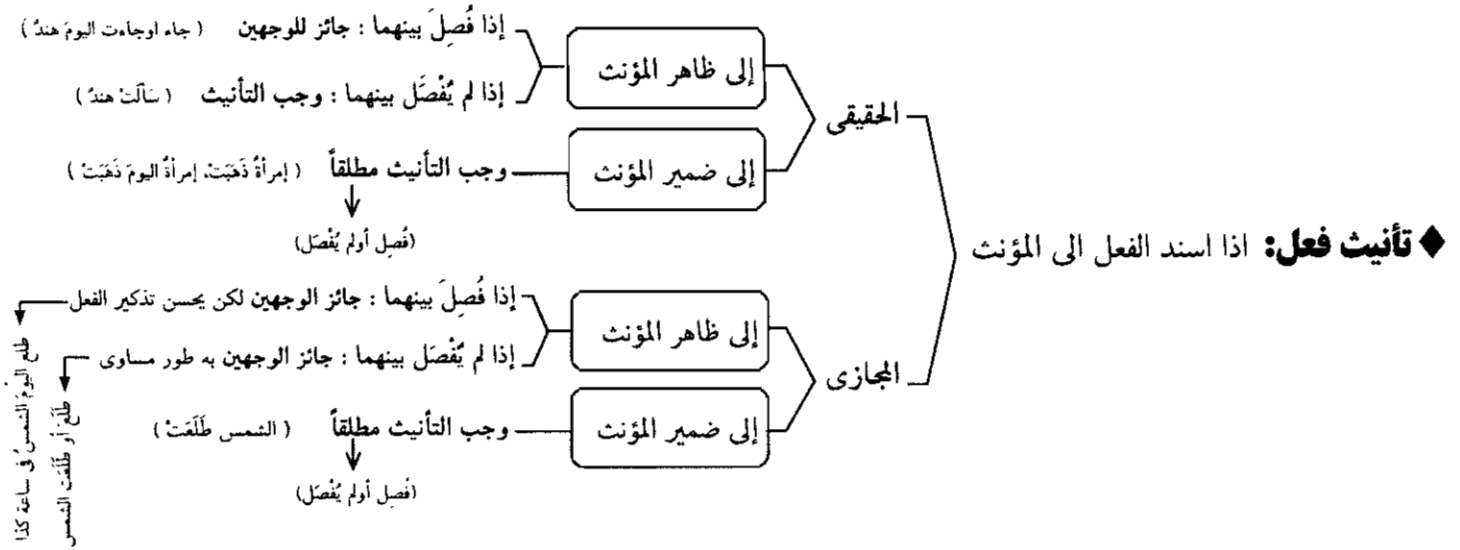
حقيقي: ما دلّ على ذكرٍ من الانسان والحيوانات



- ١- عامَّةُ الكلمات إذا قُصِدَتْ الفأظها بالتذكيرُ باعتبار اللفظ و التأنيث باعتبار الكلمة
- ٢- أسماء القبائل عاد، ثمود.
- ٣- أسماء الاجناس الجمعيَّة (وهي ما يُفَرَّقُ بينه وبين مفرده بناءً أو بآء التاسب في مفرده) نحو نخل
- فالتذكير باعتبار اللفظ و التأنيث باعتبار المعنى
- قياسيُّ در ٣ مورد

◆ امور يجوز فيها التذكير و التأنيث و ذلك

سماعى : في اسماء لا ظابط لها منها : حال، حانوت، حمر، درج، ذهب، سكين، سلم، ضحي، طريق، عضد، عقاب، عقرب، عثق، عنكبوت، فرس، قدر، كبد، لسان، مسك، ملح، متجنيق، ماء و...



وقد لا يُفِيدُ ذلك خصوصاً في اسم المفعول نحو ماء جارِيَة، أرض معمورة، سرٌّ مرفوعة

علامات تانيث

اگر زائد باشند

تانيث حقيقي را افاده مي کنند

- ۱- اسم الفاعل ضاربة، محسنة
- ۲- اسم الفعول مظلومة، مؤذبة
- ۳- لوزن صفة مشبهة بجز وزن قياسي (افعل) در ثلثي مجرد شريفة، منقطعة
- ۴- المنسوب ايرانية
- ۵- بعض الجوامد إمراًة، نيرة
سماعی

در تاء تانيث در ۵ مورد غالباً

در الف مقصورة در ۲ مورد

در الف ممدوده در مورد

تانيث مجازي را

افاده مي کنند في غير ما مراد زيدت العلامات الثلاث افادت التانيث المجازي ولا يقاس لهذا النوع منه: تمرّة، صُرْبَة، عِدَّة، إقامة و...

- ۱- لصفة التي على قفلان إنا ۱۹ صفة متان، أليان، حيلان، تحسان، دخان، ربحان، سيفان، سخنان، ضحيان، ضوچان، علان، قشوان، مضان، مؤتان، بدمان، نصران

۲- أفعال التفضيل أفضل - قضى

- دعوى بزدي، رُجعي، أربي
- حباري، سراء، صحراء، فقها، اربعاء، كبرياء، عاشوراء

تمرّة	بيان وحدة	تاء تانيث علاوه بر افاده تانيث مجازي غالباً فائدة ديگري هم دارد مثل
عِدّة	عوض فاء شدن	
إقامة	عوض عين شدن	
شفة	عوض لام شدن	
تبصره	عوض زائده شدن	
لغير ذلك		وقد لا يفيد الا تانيث المجازي نحو غرفة، عمارة

اگر اصلی یا بحکم اصلی باشند ← فلاتونشان الکلّمه أي تانيث

موارد اصلی یا بحکم اصلی بودن در

- ۱- مذکر حقيقي طُلْحَة
- ۲- ما زيدت التاء فيه لبيان المبالغة راوية
- ۳- ما زيدت التاء فيه لتأكيد المبالغة علامة

وقت، سبت و...

تاء تانيث: اصلی است در كلمات معدودة - بحکم اصلی در ۳ جا

- ۱- مذکر حقيقي موسى
- ۲- ما زيدت الالف فيه سادسته قَبْفَقْرِي
- ۳- التي زيدت الالف فيه للالحاق آرطي

الف مقصورة: اصلی است در ناقص - بحکم اصلی است در ۳ جا

- ۱- مذکر حقيقي زكرياء
- ۲- ما زيدت الالف فيه للالحاق جزاء

مهموز اللام معتل اللام

الف ممدودة: اصلی است در

متصرف: ما يَشْتِي و يُجْمَع و يُصَغَّر و يُنْسَب إليه

مطلق: ما لا يَشْتِي و لا يُجْمَع و لا يُصَغَّر و لا يَنْسَب إليه
غير متصرف: ما لا يعرضه بعض هذه الحالات

اسم

متصرف: فعلى است که ماضی، مضارع و امر و تمام چهارده صیغه هر کدام از اینها را داشته باشد

فعل
غیر متصرف: فعلى که متصرف نباشد

أسد — أسدان

تَلْحَق بِأَخْرَهُمَا عِلَامَةُ الْمُثْنِي

هادى — هاديان

هاج — هاجيان، هاجيين

الصحيح و شبهه

المنقوص

اكر لام آن حذف نشده شده

يُرَدُّ لَامُهُ

المقصور

اگر بعلت التقاء ساکنین محذوف اللام شده ابتدا لام الفعل برمیگردد سپس تنه بسته می شود

طریقه ساختن

مثنی

الممدود

ان كانت همزته منقلبه

أصلية — بقیت علی حالها

قراء — قراءان

حمراء — حمراوان

للتأنيث — قلبت واوآ

منقلبه

مزيدة لللاحق — جاز فيها وجهان

قلها واوآ

دعاء — ابقاءها علی حالها

دعاوان — ابقاءها

علباء — ابقاءها

علباوان — ابقاءها

ثلاثي محذوف اللام

ان لم يعوض عنه بشيء — رُدَّ لَامُهُ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ

أب — أبوان

إلبدو فم — يدان، قمان

و دم على الأصح — دمان

إن عوض عن اللام بشيء — ثَنِّيَ كَمَا هُوَ

سنته — سنتان

مركب

إضافي — يَثْنِي كِبْرَهُ الْأَوَّلَ عِبْدِي اللَّهُ

ذوا سيبويه، ذوا تأبط شراً

في المذكر: «ذوا» أو «ذوي»

مزجي و اسنادی — يضاف اليهما

في المونث: «ذواته» أو «ذواتي»

ملحقات به مثني: ۱- إثنان ۲- إثنان ۳- إثنان ۴- كلا ۵- كلتا

المثني في حكم المكرر — المثني قديفيد الكثرة

والمكرر قد يفيد الكثرة

قد يُقْصَدُ مِنَ الْمُثْنِيِّ أَفْرَادٌ كَثِيرَةٌ دَلِيلُ بَيْنِ مُطْلَبِ بَيْنِ اسْتِ

{كلا اذا دكت الارض دكاً دكاً} {ثم ارجع البصر كرتين}

كلمه مهموز اللام باشد

در مبحث ثالث — اصلی است اگر

كلمه معتل اللام باشد و همزه مقلوبه باشد

الف ممدودة

در مبحث رابع — اصلی است اگر — مهموز اللام باشد ①

① غير زائده و غير منقلب از واو و يائي که در آخر کلمه می باشند

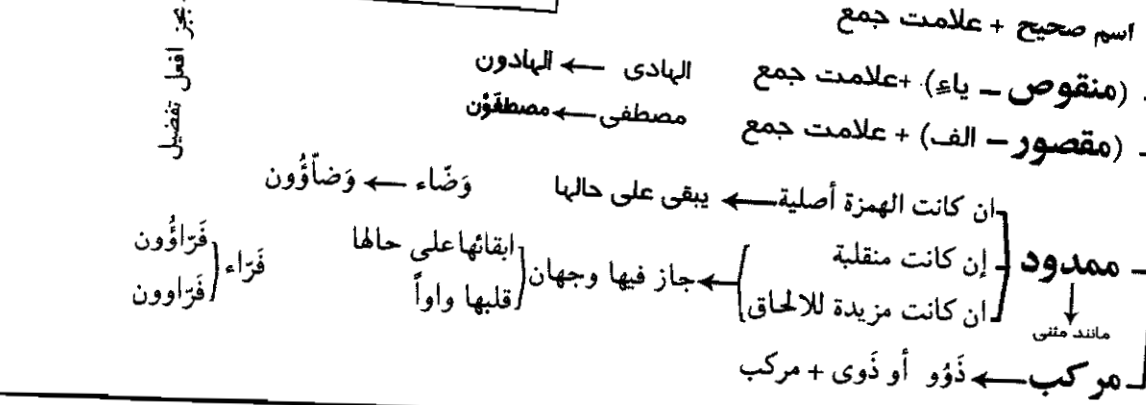


جمع سالم

۱- مذکر آ خالیاً عن التاء بخلاف هند، ضاربة، طلحة، علامة
 ۲- إسماء لذي عقل بخلاف كلب و صاهل
 ۳- اگر } صفة است ← با تاء مونث شود } بخلاف غضبان و أحمر
 } موصوف است ← علم باشد } بخلاف رجل و غلام

مفرد لین جمع باید ۳ شرط را اجرا باشد

جمع مذکر سالم

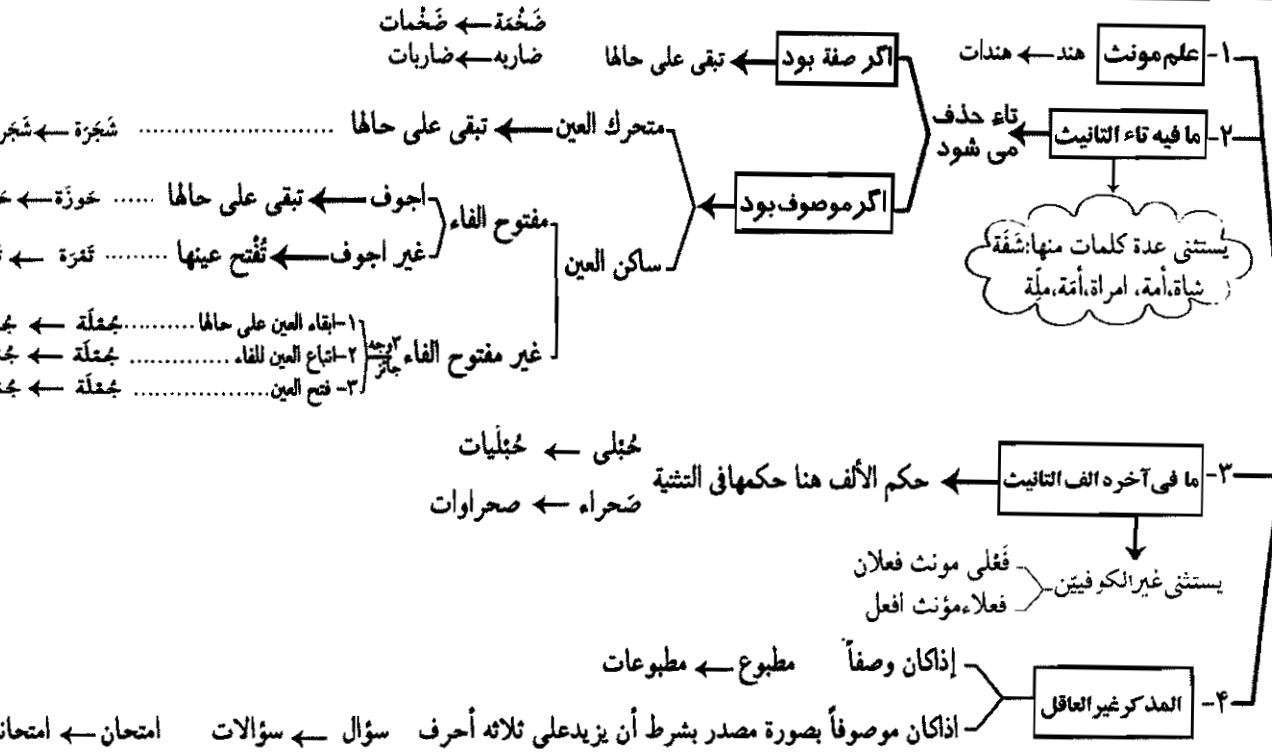


ملحقات جمع مذکر سالم



وهي كتاب ثلاثي حذف لانهاء فزوت عنها ناهاتين و الجمع جمع فاكسير

جمع مونث سالم



ملحقات به جمع مونث سالم

أولات (صاحبات) ← مفرد ندارد

أذرعات (اسم قرية بالشام) ← مفرد هستند

عرفات (بناء على كونه مفرداً)



جمع مکسر

ص ۲۴۳

- ابل — آبال
- عنب — اعناب
- فرس — افراس
- کنف — اکتاف
- عضد — اعضاد
- حبر — أحبار
- قفل — اقفال
- عنق — أعناق

- ۱- فَعْلٌ ← فُعُول فُلُس — فُلوس
- ۲- فَعْلٌ ← فِعْلان ضُرْد — صُرْدان
- ۳- ۸ وزن دیگر ← أفعال

اوزان ثلاثی مجرد

- ۱- فَعْل، فَعْلٌ ← فِعْال صَعْب — صِعَاب حَسَن — حَسَان
- ۲- فَعْل، فَعْلٌ، فَعْلٌ، فَعْلٌ ← أفعال نَكَذ — أَنْكَاد بَقَط — أَبْقَاط جَلَف — أَجْلَاف حَرَّ — أَحْرَار جُنَّب — أَجْنَاب
- ۳- مابقی، (فَعْل، فَعْلٌ، فَعْلٌ) ← إطراد ندارد

تاء تأنیث دارد ← فَعائل صحیفة — صحائف رسالَة — رسائل

موصوف ← أفعله زمان — أزمه عمود — أعمده

- رغیف — أرغفة
- قتیل — قتلی
- جریح — جزوحی
- مریض — مرضی

ان کان فعیل الدال علی البلیه ← فَعلی

- لا اطراد لجمعه جبان — جبناء شریف — أشراف
- جواد — جیاد شجاع — شجعان

زمن — زَمَنی هالک — هلکی میت — مؤقی احمق — خفقی سکران — سگری

- ۱- یک حرف مدّ زائد قبل از لام الفعل دارد
- ۲- کل وصف دال علی البلیه ← فَعلی
- ۳- فَعْلَة ← فَعْلان قَصَاع — قَصَاع
- ۴- فَعْلَة ← فَعْلان قَطَع — قَطَع
- ۵- فَعْلَة ← فَعْلان جَمَل — جَمَل

موصوف ← فواعل دائق ← دوانق خاتم ← خواتم
 معتل اللام است ← فَعْلَه قاضی ← قُضاة داعی ← دُعاة
 معتل اللام نیست ← فَعَال، فَعْل، فَعْلَه جاهل ← جُهال، جُهَل، جهَلَة کافر ← کُفار، کَفَرَة

۷- فاعلة ← فواعل کاتبه ← کواثب ضاربة ← ضوارب وفي حکمها حامل و حائض

۸- أفعال صفت مشبیه ← فَعْل أخضر ← خُضر
 اسم تفضیل ← أفاضل، اکبر ← أكابر

۹- فَعْلی اسم تفضیل ← فَعْل کبری ← کُبر
 غیر اسم تفضیل ← فَعالی خنثی ← خَنائِی

۱۰- فَعْلی اگر مونت فَعْلان باشد ← فِعْال عَطَشی ← عِطاش
 والا ← فَعالی، فَعالی فُتوی ← فُتوی

۱۱- فَعْلَة صفت مشبیه ← فَعْل خُضراء ← خُضر
 غیر صفت مشبیه ← فِعْال یا فَعالی، فَعالی بطحاء ← بَطاح صحراء ← صحاری، صحاری

۱۲- فَعْلان موصوف ← فَعالین سوزحان — سراجین
 صفت (در این حالت فقط فَعْلان داریم) ← فِعْال یا فَعالی سکران — سکاری عطشان — عِطاش
 نادر کُسالی شکاری

اوزان ثلاثی مزید